گفت‌وگوی «جوان» با همسر مدافع حرم لشکر فاطمیون شهید سید رحمت‌الله موسوی که ۲۸ آذر ۱۳۹۸ به شهادت رسید

بعد از شهادت سید رحمت‌الله عاشقش شدم!

■ صغری خیل فرهنگ

زندگی شهید سید رحمت‌الله موسوی و همسرش سرنوشت جالبی دارد. سید یک آدم معمولی بود، اما اخلاصی که داشت باعث شد راه درست را انتخاب کند و شهید مدافع حرم شود. اوایل ازدواج، او با همسرش اختلافاتی داشتند. همسرش می‌گوید: «آنقدر با هم تفاوت فرهنگی و اعتقادی داشتیم که بارها به فکر جدایی افتادم، اما گویا خانم حضرت زینب(س) نگاهی ویژه به زندگی‌مان داشت. در ادامه زندگی‌ام با رحمت در تردید بودم. خواب حرم حضرت زینب(س) را می‌دیدم و کسی در خواب به من می‌گفت تو همسر شهیدی. آنقدر کنارش ماندم تا او مسیر درست را انتخاب کرد و به درجاتی رسید که لایق سربازی اهل بیت(ع) و شهادت در این مسیر شد. حالا بعد از شهادت گویی تازه عاشق این مرد بزرگ شده باشم به حالش غبطه می‌خورم.» با سیده زهرا موسوی که طلبه جامعه الزهرا(س) است و ترم آخر رشته تفسیر و علوم قرآن تحصیل می‌کند، به گفت‌وگو نشستیم تا از همسر شهیدش سید رحمت‌الله موسوی برایمان بگوید.

■ **افغانستان - پاکستان**

سید رحمت‌الله متولد ۱۳۶۳ در ولایت غزنی افغانستان بود. او در سن ۱۱ سالگی همراه خانواده‌اش ابتدا به پاکستان و سپس به ایران مهاجرت کردند و در نجف‌آباد ساکن شدند. رحمت‌الله در سن ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و از آن پس سرپرستی خواهر و مادرش را به عهده گرفت. همسرم برایم تعریف می‌کرد که در آن سن حساس به خاطر اوضاع اقتصادی خانواده بیشتر به کار مشغول بود و درس خواندن را به صورت غیر حضوری ادامه می‌داد اما علاقه زیادی هم به مداحی داشت. برای همین از همان دوران نوجوانی خود را ملزم به حضور در کلاس‌های مداحی و مؤسسات قرآنی می‌کرد و در بسیج هم فعالیت داشت.

■ **بابای رزمنده**

من در یک خانواده مذهبی و انقلابی به دنیا آمده بودم. پدرم زمان دفاع مقدس در جبهه حضور یافته بود. چون خانواده‌اش مخالف بودند، ایشان خودش راهی ایران شده بود. بعدها آشنایی ما با شهید موسوی از طریق خواهر همسرم که دوست مادرم بود صورت گرفت. ابتدا مخالف بودم چون از نظر تحصیلات به هم نمی‌خوردیم و ملاک‌هایی که من برای همسر آینده‌ام در ذهنم داشتم در وجود ایشان نبود اما به اصرار و احترام پدرم قبول کردم و با هم ازدواج کردیم. وقتی با سید رحمت‌الله عقد کردم حدود ۲۰ سال داشتم. خیلی زود بسیاری از وجوه شخصیتی ایشان برایم روشن شد که اگر قبل از عقد متوجه‌شان می‌شدم اصلاً ایشان را انتخاب نمی‌کردم. من پس از دیپلم وارد حوزه شدم و دروس طلبگی می‌خواندم. برای همین پایبندی به احکام دینی و آرمان‌های دینی خیلی برایم مهم بود اما در آن دوران حساس عقد وقتی فاصله فرهنگی و مسائل دینی را می‌دیدم واقعاً خیلی برایم سنگین و سخت بود. حتی تصمیم گرفتم از ایشان جدا شوم! ولی خانواده مخصوصاً پدرم موافق جدایی نبودند و وقتی من از تفاوت‌هایمان می‌گفتم، پدرم قاطعانه می‌گفت درست می‌شود، اینها مسائل مهمی نیست.

■ **همسفر شهید**

در نهایت زندگی‌ام را با همسرم ادامه دادم. از آن زمان خیلی تلاش کردم که ایشان را از نظر مسائل دینی آگاه‌تر کنم. به صورت مستقیم و غیرمستقیم همسرم را تشویق به درس خواندن می‌کردم. از شرایط ضمن عقدمان هم خواندن دروس دینی هر دوی ما بود. سید رحمت‌الله آنقدر در این مسیر با ایمان و اراده گام برداشت که در نهایت مزد تمام مجاهدت‌های خالصانه‌اش را با شهادت گرفت و گوی سبقت را از من ربود. وقتی آن روزها یادم می‌آید کوچکی دنیا و بزرگی، رحمت و حکمت الهی در نظرم جلوه می‌کند. خدا آن همه سختی و دلهره‌های زندگی را برایم آسان و دلپذیر کرد. من صبوری کردم و طبق وظیفه پیش رفتم و خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند و واقعاً «فإنی قریب» را در لحظات زندگی‌ام حس کردم. به شرط اینکه نگاه توحیدی را در زندگی داشته باشیم که در این صورت در تمام خوشی و ناخوشی‌ها «ما رأیت الا جمیلا» خواهیم بود. من و سید رحمت‌الله سعی کردیم در مسیر بندگی خدا با هم پاورچین پاورچین همگام شویم. چون شهید مرا خیلی دوست داشت و حاضر نبود به هیچ قیمتی از دستم بدهد مانند همسفری مهربان و شفیق همراهی‌ام می‌کرد. در نهایت پس از دو سال و نیم عقد در ۲۵ شهریور ۱۳۸۹ ازدواج کردیم که حاصل این ازدواج فاطمه طهورا هشت ساله و نیمه و محمدصادق دو ساله و نیمه است.

■ **مدافع حرم - مبلغ دینی**

سید رحمت‌الله یک بنده مخلص خدا بود. به خاطر همین اخلاصش هم تصمیم گرفت مدافع حرم شود. او در سال ۹۵ به عنوان فعال فرهنگی وارد منطقه شد. سید رحمت‌الله در دوره‌های فن خطابه شرکت کرد و به عنوان مُبلغ بین رزمندگان می‌رفت تا هم آنها را با مسائل و احکام دینی مخصوصاً احکام جهاد آشنا کند و هم به آنها روحیه دهد. ایشان چهار پنج مرحله اعزام شد. هر وقت از منطقه تماس می‌گرفت از حال و هوای خالصانه رزمندگان می‌گفت و از شوق شهادت آنها حرف می‌زد. سید رحمت‌الله به دیدن خانواده شهدا و جانبازان می‌رفت و حرف‌ها و مشکلات آنها را به گوش مسئولان می‌رساند. از نزدیک با درد دل‌های رزمندگان آشنا بود و چون خلق خوش مشربی داشت و مرا نیز با خودش همراه و هماهنگ می‌دید، از اتفاقات برای من صحبت می‌کرد و من هم از اینکه این راه را انتخاب کرده بود خیلی راضی بودم و تشویقش می‌کردم.

حتی گاهی راهکار تبلیغی هم از من جویا می‌شد و من هم در حد توانم در این زمینه داشته‌های علمی‌ام را در اختیارشان قرار می‌دادم و در این زمینه به هم کمک می‌کردیم. گاهی شبهاتی بین بچه‌ها مطرح می‌شد که باید با همفکری و برنامه‌ریزی و بیان حقیقت روشن می‌شد. بسیار از شهادت صحبت می‌کردیم. من به شوخی به ایشان می‌گفتم شما به درد شهادت می‌خوری نه به درد درس خواندن!

> ایشان چهار پنج مرحله اعزام شد. هر وقت از منطقه تماس می‌گرفت از حال و هوای خالصانه رزمندگان می‌گفت و از شوق شهادت آنها حرف می‌زد. سید رحمت‌الله به دیدن خانواده شهدا و جانبازان می‌رفت و حرف‌ها و مشکلات آنها را به گوش مسئولان می‌رساند

■ **رؤیای صادقه**

قبل از ازدواج خواب عجیبی دیدم. در خواب یک نفر به من گفت اسم پدر همسرت ابوالقاسم است! بیدار که شدم گفتم خواب است دیگر و اهمیت ندادم. بعد از ازدواج وقتی اسم مرحوم پدرشوهرم را پرسیدم، گفتند ابوالقاسم. تعجب کردم. آن مواقعی که نسبت به انتخاب ایشان به عنوان همسر به خاطر فاصله فکری و فرهنگی‌مان تردید داشتم، خواب حرم حضرت زینب(س) را می‌دیدم و یکی در خواب به من می‌گفت تو همسر شهید هستی! بعد از مدت‌ها خوابم را برای همسرم تعریف کردم و ایشان می‌گفت کاش با هم شهید می‌شدیم. دوست ندارم بعد من تنها بمانی و سختی‌های بدون همسر را تحمل کنی.

■ **حمله بیولوژیکی**

سید رحمت‌الله در روزهای حضورش در سوریه به شدت بیمار شد که احتمال حمله بیولوژیکی را تقویت می‌کند. ریه‌های ایشان به شدت درگیر بیماری شده بود و چند روز معطل هواپیما می‌مانند تا اینکه پس از انتقال به بخش خصوصی بیمارستان تشرین دمشق حالش به وخامت رفته و به مقام شهادت نائل می‌شود.

وقتی فهمیدم همسرم بیمار شده، لحظات خیلی سخت و نفسگیر برایم گذشت. چون هم باید بیماری او را از مادر پیرشان که با ما زندگی می‌کردند مخفی می‌کردم تا حالشان بد نشود و هم اضطراب و تنهایی همسرم با حال مریضی در غربت خیلی حالم را به هم ریخته بود. ولی باز مراقبت می‌کردم. لحظات تنش‌زایی بود. دلم می‌خواست در آن لحظات کنار همسرم بودم و حداقل از نظر روحی هوایش را داشتم اما امکانش نبود.

> بعد از شهادت سید رحمت‌الله مرا به بهانه‌ای به خانه پدرم بردند. آنجا از دیدن پدرم که بی‌موقع از مأموریت بازگشته بود، فهمیدم خبری شده است. پدرم را بغل کردم و پرسیدم پس آقا رحمت چه شد؟ شما چرا اینجایید؟ پدرم ماجرای بستری شدن و شهادتش را گفت

■ **خبر شهادت**

بعد از شهادت سید رحمت‌الله مرا به بهانه‌ای به خانه پدرم بردند. آنجا از دیدن پدرم که بی‌موقع از مأموریت بازگشته بود، فهمیدم خبری شده است. پدرم را بغل کردم و پرسیدم پس آقا رحمت چه شد؟ شما چرا اینجایید؟ پدرم ماجرای بستری شدن و شهادتش را گفت. من هم فقط گریه و به حال خودم فکر می‌کردم و از همسرم خجالت می‌کشیدم که او رفت و شهید شد و من ماندم.

اما بعد خدا را شکر کردم که در این مسیر ما را مصیبت‌زده کرد تا کمی شبیه اهل بیت(ع) شویم و درد دین را بفهمیم. گویی همسرم تازه برایم متولد شده بود. واقعاً به او افتخار می‌کردم. خیلی ناراحت بودم که چشم‌های مهربان و صدای زیبایش را نمی‌توانم بشنوم. یاد خاطراتمان می‌افتادم که چقدر در مسیر بندگی سعی می‌کردیم با هم همراه شویم و شاید گاهی من نسبت به ایشان سختگیر بودم ولی همیشه دوست داشتم پیشرفتش را ببینم. ولی قلبم خیلی آرام بود انگار تکلیفی از روی دوشم برداشته شد و باز تکلیفی جدید بر شانه‌هایم نشست. پیکر شهیدمان هم پس از یک ماه به دستمان رسید. هنوز پیکر شهید دستمان نرسیده بود که حاج قاسم شهید شد. این چند سال زندگی کنار شهید خیلی چیزها به من آموخت. توکل و ایمانی که واقعاً انسان را به عمل وادار کند... «یا أیها الذین آمَنوا آمِنوا...: ای کسانی که ایمان آوردید ایمانتان را در عمل نشان دهید نه زبانی و دلی... من در ازدواجم در لحظات حساسش با خدا معامله کردم خدا هم بنده‌هایش را در کوره‌های آزمایش می‌اندازد تا خلوص و ایمانش را بسنجد و حجتش را بر آنها تمام کند.

■ **عاشقی بعد از شهادت**

اخلاقیات بارزی در وجود شهیدمان بود و من به شخصه به حال ایشان غبطه می‌خورم؛ لطافت، مهربانی و گذشت. جواب بدی را با خوبی می‌داد. شاید تعجب کنید اما من تازه بعد از شهادتش عاشقش شدم. رحمت‌الله مثل هر پدری برای بچه‌هایش سفارش و توصیه‌هایی داشت. ایشان هم تأکیدش روی درس خواندن و انتخاب درست در ازدواج برای دخترمان بود. وصیتنامه همسرم تاریخ قبل از تولد پسرمان بود و محمدصادق حدود شش ماهه بود که پدرش شهید شد. همسرم سه وصیتنامه داشت یکی مختص من، یکی خانوادگی و دیگری اجتماعی بود.

یادکرد

یادکردی از شهید مدافع حرم محسن فرامرزی که ۳۰ آذر ۹۴ به شهادت رسید

حاج محسن از تعلقاتش گذشت و شهید دفاع از حرم شد

■ **غلامحسین بهبودی**

شهید مدافع حرم محسن فرامرزی از نیروهای زبده حفاظت از شخصیت‌ها بود که در بسیاری از امور نظامی تبحر داشت. چند سال پیش که به تازگی در جبهه سوریه به شهادت رسیده بود، به اتفاق جمعی از دوستان به خانه شان رفتیم و با همسر و سه فرزندش دیدار کردیم. در سالروز شهادت او در ۳۰ آذر ۱۳۹۴، یادکردی از این شهید والامقام را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■ **بچه جنوب شهر**

شهید محسن فرامرزی متولد ۱۳۶۵ در تهران بود. خانه‌اش در جنوب غرب تهران و منطقه ۱۸ قرار داشت. این منطقه همراه دو منطقه ۱۷ و ۱۶ در دوران دفاع مقدس هزاران شهید داده بودند و از مناطق شهید خیز نه تنها تهران که کشور به شمار می‌آمدند. آقا محسن هم از نوجوانی بسیجی شد و تصمیم گرفت راهی را انتخاب کند که در روزگاری نه‌چندان دور بسیاری از بچه محل‌هایش در دفاع مقدس و دیگر وقایع پیموده بودند.

■ **محافظت از شخصیت‌ها**

شهید فرامرزی وقتی ۱۹ سال داشت، با همسرش عقد می‌کند و سپس به عضویت سپاه درمی‌آید. دو سال در دانشکده افسری اصفهان به تحصیل می‌پردازد و بعد به تهران برمی‌گردد و در سپاه انصار مشغول می‌شود. شغل او محافظت از شخصیت‌ها بود. زمانی که به دیدار خانواده‌اش رفتیم، همسر شهید می‌گفت: «همسرم مدتی در شورای نگهبان مسئول دفتر بود. بعد به تیم حفاظت آیت‌الله جنتی منتقل و بعد هم در تیم آیت‌الله امامی کاشانی مشغول شد. حضرت آقای امامی کاشانی همسرم را خیلی دوست داشت. حتی ایشان را پسرم صدا می‌زد و در شهادتش خیلی متأثر شد. حاج‌محسن چند وقتی هم در تیم آقای لاریجانی بود، اما دوباره به تیم حفاظتی آیت‌الله امامی کاشانی برگشت و این بار به عنوان سرتیم حفاظت ایشان خدمت کرد تا اینکه به سوریه رفت و به شهادت رسید.»

> با وجود سه فرزند قد و نیم قد، حاج محسن تصمیم گرفته بود به جبهه برود. دلیل رفتنش هم این بود که می‌خواست از دانش نظامی‌اش در آن جبهه استفاده و تا حد امکان، رزمنده‌های کم تجربه‌تر را راهنمایی کند

■ **سه دسته گل**

حاج محسن زمان اعزامش به سوریه دو پسر و یک دختر داشت. هنگام اعزامش اولین فرزندش محمدرضا فقط ۱۱ سال و دخترش فاطمه تنها هفت سال داشت و محمدطاها هم که چهار ساله بود. با وجود سه فرزند قد و نیم قد، حاج محسن تصمیم گرفته بود به جبهه برود. دلیل رفتنش هم این بود که می‌خواست از دانش نظامی‌اش در آن جبهه استفاده و تا حد امکان، رزمنده‌های کم تجربه‌تر را راهنمایی کند.

اما رفتنش به این راحتی‌ها نبود. تعلق خاطری که همسر و سه فرزندش به او داشتند چیز کمی نبود. خصوصاً فاطمه که سوگلی بابا به حساب می‌آمد و شب آخری که حاج محسن می‌خواست به محل اعزامش برود، آن قدر صبر کرد تا فاطمه بخوابد و پشت سر او بی‌قراری نکند. همسر شهید می‌گفت: «حاج‌محسن دخترمان فاطمه را آن قدر دوست داشت که اگر در لحظه آخر او بیدار بود، شاید صدای او، گریه‌اش یا حتی نگاهش مانعی سر راهش می‌شد، اما شهید فرامرزی همه را گذاشت و رفت.»

■ **۲۵ روز در شام**

شهید فرامرزی روز پنجم آذر ۱۳۹۴ به سوریه می‌رود. رفتن او به آنجا خیلی طول نمی‌کشد و دقیقاً ۲۵ روز بعد یعنی در ۹۴/۹/۳۰ در خان‌طومان به شهادت می‌رسد. او در روز رسیدنش به دمشق چند خطی را به یادگار می‌نویسد که هنوز هم موجود است. در دستنوشته او آمده است: «به زیارت حرم حضرت رقیه(س) و حضرت زینب کبری(س) مشرف شدیم و چه صفایی داشت این زیارت، گویی که اهل بیت(ع) تو را پذیرفته‌اند و ندای «سلمان منا اهل بیت» رسول خدا را می‌شنوی. الحمدلله که خداوند توفیق این تشرف و این عرض ارادت را نصیب‌مان کرد و حضرت زینب(س) منت بر سر ما نهاد تا مدافع دل و دین و ایمان خودمان باشیم که حرم آل‌الله بی‌نیاز از امثال من حقیر است. نامه دخترم را در حرم حضرت رقیه(س) مجدداً خواندم و به یاد درد دل‌های ایشان با سر بریده پدر، تقدیم ایشان نمودم.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۷۹

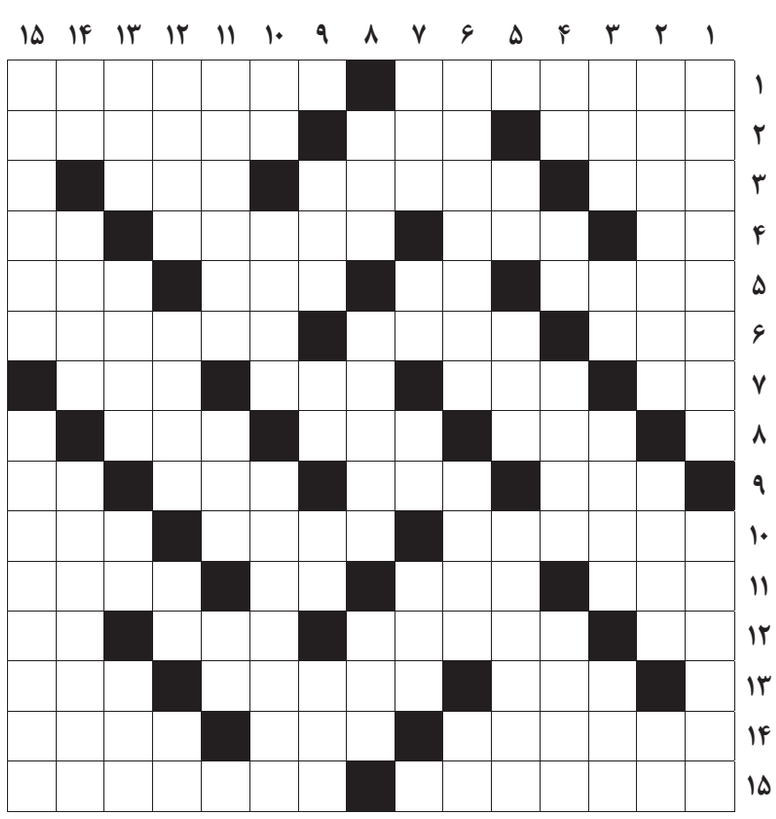

از راست به چپ

■ ۱- نوعی موشک زمین به زمین- شمشیر بلند ژاپنی ■ ۲- اولین شهید مسیحیت- اگرچه- بخاری دیواری ■ ۳- ایتالیای باستان- از واجبات نماز- بخشش ■ ۴- مروارید زنگ کاروان- بندری در فرانسه- دهان ■ ۵- پسر خورشید در اوستا- پشه- ثروتمند- رب‌النوع زمین یونانی‌ها ■ ۶- بدبو- ملک اعطایی بزرگان به رعیت- اثر دن کیشوت ■ ۷- همراه ناله- خطای ورزشی- توشه سفر- بز نر ■ ۸- قطعه زمین کوچک زراعی- بانک پس‌انداز کودک- به دندان گرفتن ■ ۹- گودال- جاسوسخانه امریکا- ترد و شکننده- مزه ترش و شیرین ■ ۱۰- سرزمین مادری- دوختن شکاف زخم- نوشیدنی داغ ■ ۱۱- دشمن- اهلی و دست‌آموز- نفس- فلزی است نقره‌ای رنگ و براق و بسیار محکم ■ ۱۲- در کشتی می‌زنند- در کنار تولیدات اساس اقتصاد یک کشور را تشکیل می‌دهند- نام دو تن از روسای جمهور امریکا- مادر زن و مادر شوهر ■ ۱۳- گاهی با کم می‌آید- دامن بلند زنانه- پول ازبکستان ■ ۱۴- عکس نمایش‌داده شده روی پرده با دستگاه خاص- نوعی بستنی- پرنده سخنگو ■ ۱۵- کاخ شمال تهران- سبزینه گیاه

از بالا به پایین

■ ۱- روحانی مسیحی که بعد از پاپ بالاترین مقام را دارد- سوغات قاینات ■ ۲- توانایی به کارگیری قدرت در میان جمعی- از گل‌های خوشبو به رنگ زرد- آخرین نت ■ ۳- گروه ورزشی- سه کیلو- پیشکش- از شما دور باد ■ ۴- پول ژاپن- آبادی- اروپا- نام قدیم مشکین‌شهر ■ ۵- خیس- میوه بهاری- بنیانگذار ساسانی ■ ۶- دریاچه‌ای در اردبیل- در بازار بورس معامله می‌شود- مادر لر ■ ۷- وسیله- پرنده مظهر وفا- تهوع- مادر وطن ■ ۸- کاهگل- گیاه عشقه- درخت انگور ■ ۹- بوستان- چانه گیلانی- رخسار- شیرینی تولد ■ ۱۰- غذای نذری- وسیله‌ای در آشپزخانه- حیوانی که سرش را خوب نبریده باشند ■ ۱۱- زهرابه میکروب‌ها- واحد مسافت دریایی- حرف پیروزی ■ ۱۲- جمله دستوری- نوشیدنی و شربت- کاکل اسب- ترک استخوان ■ ۱۳- قطعی برای سکه- جاده شمال- صندلی فرنگی- تابستان ■ ۱۴- پسوند نسبیت- لباس رسمی- باتلاق نزدیک اصفهان ■ ۱۵- همت ورزیدن- روزنامه اشرف‌الدین گیلانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷		۴						
		۶				۲	۱	۴
			۵		۸			
	۱			۸	۷			
						۳	۸	
۳	۵			۱				
۴		۲					۳	
						۱	۹	۷
			۹		۵			

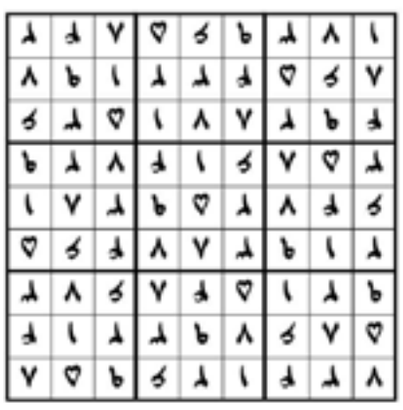

جدول کلمات متقاطع
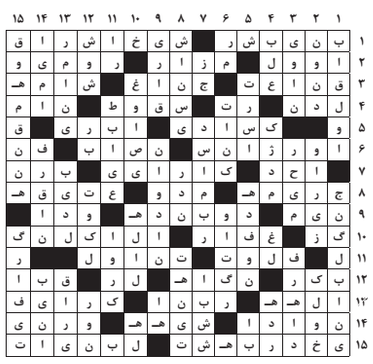
پاسخ جدول شماره ۶۳۷۸